

پژوهشی در رابطه کلام و کتاب خداوند در حکمت صدرائی

محسن پیر هادی* - محمدرضا کریمی والا

کارشناسی ارشد مدرسی معارف اسلامی دانشگاه قم - استادیار دانشگاه قم

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۹/۲۶؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۳/۶/۲۰)

چکیده

ملاصدرا با این تلقی که کلام: انشاء چیزی است که بر ضمیر و نهان متکلم دلالت می‌کند، اظهار می‌دارد که کلام الهی شامل موجودات و افعال خداوند می‌شود؛ پس اطلاق کلمه و کلام بر جهان آفرینش صحیح است و خداوند هم به این اعتبار متکلم است. صدرالمتهالین، مراتب سه‌گانه کلام الهی را تبیین و بر این نظر است که کلام اعلی، عالم امر؛ کلام اوسط، عالم نفس و کلام نازل، عالم تشریح است. از نظرگاه صدرایی، اما می‌توان هر کلامی را به نحوی کتاب و هر کتابی را کلام شمرد، پس کتابت الهی نیز بر مراتب سه‌گانه است، و خداوند در سه مرحله همان‌طور که متکلم است کتاب هم است. نکته دیگر در تفاوت کلام و کتاب است، که نه در رتبه؛ بلکه دو چهره از یک واقعیت‌اند، کلام مربوط به چهره وجوب و مبدأ فاعلی و کتاب مربوط به چهره امکان و مبدأ قابلی است و تناسب هر دو در این است که هر دو جنبه آیت و نشانه داشته، مبدأ و غایت کلام و کتاب هر دو عالم عقل است.

واژه‌های کلیدی: کلام و کتاب خداوند، حکمت صدرایی، عالم عقل، نفس و تشریح.

۱. مقدمه

از جمله اوصاف خداوند در قرآن کریم، تکلم^۱ است. در برخی آیات، بر موجودات، کلام اطلاق شده و در آیاتی دیگر حضرت عیسی (علیه السلام) کلمه‌ی خداوند نامیده شده است، همچنین در قرآن بیان شده است که خداوند با انسان تکلم کرده است. از سوی دیگر در آیاتی اشاره شده است که خداوند کتابت کرده، در نتیجه کتاب است، با توجه به این آیات، این سؤال مطرح می‌شود که حقیقت کلام و کتاب در خداوند چیست؟ و رابطه آن دو چه نحوی است؟

به تبع قرآن و سنت، مسلمانان بر وصف تکلم و کتابت در خداوند اجماع دارند، اما بحث حول تکلم خداوند به جهت ارتباط آن با کلام الله مجید، از حساسیت بیشتری برخوردار بوده و از اولین مباحثی است که به طور جدی فضای فکری اندیشوران را به خود اختصاص داده و بحث از آن زمینه تدوین دانشی ویژه به نام کلام شد (بدوی، ۱۹۹۷، ج ۱: ۳۲) این مباحث و مشاجرات تاریخی نسبتاً افراطی میان علما به طور عمده به سه نظریه از جانب معتزله، اشاعره و حکما منتهی شد. در خلال این مباحث زمینه طرح وصف کتابت که در ارتباط با کلام بود نیز فراهم شد. این که حقیقت کتاب چیست؟ آیا فقط بر همین اوراق کاغذی کتاب می‌گویند؟ یا اینکه مراتب دیگری دارد که بالاتر از این کتاب مادی است؟ و رابطه کلام و کتاب چگونه است؟ از جمله مباحثی است که باید مورد توجه قرار بگیرد.

بررسی اوصاف خداوند، از جمله کتابت و تکلم که ریشه دیرینه در الهیات دارد، از این جهت اهمیت پیدا می‌کند که یکی از عوامل بحث از زبان دین در مباحث فلسفه دین، وجود گزاره‌هایی است که از اوصاف خداوند گزارش می‌دهند، اوصافی مانند متکلم، سمیع، عادل... یا در برخی متون با این عبارت که یهوه با پیامبران سخن گفت گزارش‌هایی صورت گرفته است و لذا در نزد فیلسوفان دین این سؤال شکل گرفت که حمل چنین اوصافی بر خداوند به چه معناست؟ آیا به همان صورتی است که بر انسان حمل می‌شود یا این که در رابطه با وجود واجب و بی‌نهایت خداوند عروض و حمل متفاوت است؟

معناداری الفاظی که در مورد خدا به کار می‌رود، همواره یکی از دغدغه‌های فیلسوفان دین بوده و در این زمینه دیدگاه‌هایی وجود دارد که برخی شناختاری و بعضی غیر شناختاری اند.

دیدگاه شناختاری معتقد است که گزاره‌های دینی حاکی از واقعیات هستند که خود به چند دسته هستند: نظریه تمثیل، در این نظریه اوصاف انسان و خداوند به صورت مشترک

پژوهشی در رابطه کلام و کتاب خداوند در حکمت صدرائی لفظی یا معنوی نیستند، بلکه صرفاً نوعی مشابهت بین آن دو هست؛ و نظریه ظاهرگرایانه که در این نظریه اوصاف بر معنای ظاهری حمل می‌شود، و نظریه اشتراک معنوی که در این نظریه اوصاف در انسان و خداوند از جهت مفهوم و مصداق به یک معنی است. در مقابل، دیدگاه غیر شناختاری بر این بینش استوار است که گزاره‌های دینی حاکی از معانی واقعی و حقیقی نیستند که خود به دیدگاه‌های خاصی تقسیم می‌شود: نظریه احساس‌گرائی که گزاره‌های دینی را بیانگر احساسات و عواطف افراد مؤمن معرفی می‌کند. نظریه نمادین که معتقد است گزاره‌های دینی سمبلی و نمادین است و نظریه اسطوره زبان است که از دیگر نظریات غیر شناختاری است، در این بین نظریه دیگری با عنوان نظریه پوزیتویسم منطقی است که اساساً معتقد است که گزاره‌هایی که قابل تحقیق تجربی نباشند، فایده معرفتی ندارند. (سبحانی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۶۵-۱۲۵؛ جان هیک، ۱۳۸۱: ۱۹۷-۲۲۸؛ مایکل پیرسون، ۱۳۸۹: ۲۵۲-۲۷۴؛ خسروپناه، ۱۳۹۰: ۳۵۳-۳۵۹؛ علی زمانی، ۱۳۸۳: ۵-۱۰۰)

اما تفسیر ویژه صدرالمتالهین در مورد کلام و کتاب خداوند، بسیاری از ابهامات در مورد این اوصاف را حل می‌کند و به‌خوبی شناختاری و معناداری اوصاف خداوند را تحلیل و اثبات می‌نماید. رسالت این نوشتار ارائه تقریر صدرایی در رابطه کلام و کتاب خداوند و پاسخ به پرسش‌های مهم مطرح پیرامون آن است.

۲. مفهوم کلام و کتابت

کنکاش در کشف مراد واقعی از اوصاف کلام و کتابت خداوند متوقف بر بررسی مفهوم کلام و کتابت است.

صدرالمتالهین، در تبیین مفهوم کلام و تکلم، می‌فرماید: تکلم مصدر صفتی است که مؤثر در غیر باشد، یعنی آنچه از عنوان کلام و تکلم اخذ شده است، مسئله تأثیر و جرح در غیراست. کلام از جهت این‌که اثر و انفعالی در گوش و نفس دیگران ایجاد می‌کند، کلام نامیده شده و فایده آن، اعلام و اظهار نهان و درون است و کلام یعنی انشاء و ایجاد چیزی که بر درون و ضمیر متکلم دلالت کند. (ملاصدرا، اسفار، ج ۷: ۵؛ همو، ۱۳۶۳ ب: ۱۸؛ همو، ۱۳۶۶، ج ۳: ۲۱۱)

باید به این نکته توجه داشت که تحلیل و ریشه‌یابی که ملاصدرا در مورد کلام ارائه کرده است، تحلیلی دقیق و مطابق با کتب لغوی است به‌طوری‌که در کتاب‌های لغت به این‌که ریشه کلام از جرح و اثرگذاری است اشاره شده است و این روش یکی از محاسن

دیدگاه ملاصدرا است که به ریشه‌یابی مفهوم کلام پرداخته است. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲: ۵۲۵؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵: ۱۳۱؛ فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۵: ۳۷۸؛ جوهری، ۱۴۱۰، ج ۵: ۲۱۰؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۲۲)

پس کلام، دالّ و معانی، مدلول است و کسی که کلام را انشاء می‌کند متکلم است. اگر کسی کلام را صفت موجودی دانست، در حقیقت می‌خواهد بگوید در او مبدئی است که با آن، کلام محقق می‌شود که این مبدأ همان متکلمیت است؛ یعنی در آن موجود، قدرت ایجاد کلام وجود دارد و الا کلام صفت وی واقع نمی‌شود؛ و اما فرق تکلم و کلام مانند فرق وجود و ایجاد است، وجود نمی‌تواند صفت باشد ولی ایجاد، صفت است، لذا اگر گفته شود وجود، صفت است، مراد همان ایجاد است. حال اگر می‌گوییم کلام صفت متکلم است، مراد تکلم است و مقصود آن است که کلام، امری وجودی است که محصول کار متکلم است و این امر وجودی قائم به فرد متکلم است، آن‌گونه که فعل به فاعل قیام دارد، نه آن‌گونه که عرض به موضوع، یعنی قیام کلام به متکلم قیام صدور است نه قیام حلولی.^۲

لذا اگر گفته شود که متکلم کسی است که کلام را ایجاد می‌کند، مراد از کلام، اصوات، موج‌ها و آهنگ‌هایی است که به‌وسیله متکلم در خارج یافت می‌شود، پس وقتی می‌گوییم متکلم یعنی «من اوجد الکلام»؛ مراد همین معنا است و آنچه در خارج وجود دارد محصول کلام متکلم است که گاهی به‌صورت کتابت یا نقش درمی‌آید که امر دفعی است درحالی‌که کلام امر تدریجی است و همان خصوصیتی است که در اثر خروج هوا از دهان ایجاد می‌شود. (ملاصدرا، اسفار، ج ۷: ۵؛ همو، ۱۳۶۳ ب: ۱۸؛ همو، ۱۳۵۴: ۱۴۵) بنابراین از دیدگاه صدرا، در فرایند تکلم، هرگاه کلام درجایی ثبت شود آن کلام به‌صورت کتاب درمی‌آید و متکلم نیز کاتب می‌شود.

ملاصدرا معتقد است هر کلامی به یک نوعی کتاب است و هر کتابی به یک نحوی کلام است؛ لذا هر متکلمی به‌نوعی کاتب است و هر کاتبی هم به نحوی متکلم است و برای اثبات مطلب انسان را به‌عنوان شاهد ذکر می‌کند.

انسان هرگاه که تکلم می‌کند، ابتدا الفاظ و اشکال حروف و هئیت کلامیه را در صفحه ذهنش به‌طور مرتب، ترسیم و تصور می‌کند. در این هنگام کاتب می‌شود، سپس این الفاظ و حرف را از مخارج حروف دردهانش تلفظ می‌کند که در این هنگام متکلم می‌شود و در این حالت کلام به انسان قائم است، پس انسان هم متکلم است و هم کاتب، کلام و کتاب انسان را می‌توان نشانه و آیتی برای شناخت مراتب بالای کلام قرارداد؛ چراکه انسان آیت

پژوهشی در رابطه کلام و کتاب خداوند در حکمت صدرایی

اسماء الله است و از طریق شناخت اوصاف انسان بهتر می‌توان به اوصاف خداوند شناخت پیدا کرد و لذا ملاصدرا می‌گوید قرآن هم کلام خداوند است هم کتاب خداوند است. (ملاصدرا، ۱۳۶۱: ۲۲۷؛ همو، ۱۳۶۳ الف: ۵۷)

ملاصدرا با موضع خود راجع به مفهوم کلام که عبارت شد از انشاء چیزی که بر ضمیر و درون متکلم دلالت کند و به وسیله آن، اظهار غیب و نهان شود؛ نتیجه می‌گیرد که مخلوقاتی که از ناحیه خداوند وجود می‌یابند، نشانه و علامت غیب هستند و با پیدایش آن‌ها از آنچه در نهان و باطن است پرده برداشته می‌شود. در نتیجه سراسر جهان علامت و نشانه هستند و فایده آفرینش آن‌ها اعلان و اظهار غیب است و همان‌طور که کلام، غیب و نهان متکلم را آشکار می‌کند و نشانه‌ای است بر آنچه در درون متکلم است؛ جهان آفرینش نیز نشانه و علامت است بر آنچه در غیب و نهان جهان است، لذا سراسر جهان، کلمات حق و قائم به خداوند هستند و قیام آن‌ها هم قیام صدوری است. (ملاصدرا، اسفار، ج ۷: ۵؛ همو، ۱۳۶۳ ب: ۱۸؛ همو، ۱۳۶۰: ۵۴)

صدرالمتألهین تأکید می‌فرمایند: اگر گفته شود متکلم یعنی کسی که کلام آفرین است و به وسیله دمی که برمی‌آورد، کلمات محقق می‌شوند؛ می‌گوییم خداوند یک فرمان عمومی دارد به نام «کن» که فیض منبسط است و این فیض منبسط تجلیاتی دارد. یک تجلی‌اش عقل است، یک تجلی‌اش نفس است و دیگری وهم و خیال است و تجلی آخر طبیعت است. مثل آن دمی که انسان برمی‌آورد و بر مخارج بیست‌وهشت گانه برخورد می‌کند و از هر مخرجی حرف خاص ایجاد می‌شود. همین‌طور، نفس رحمانی هم که یک فیض منبسط و واحد گسترده است، در هر مرحله از مراحل و منازل بیست‌وهشت گانه عالم، شأنی از شؤون خداوند و کلمه‌ای از کلمات حق است به حسب منازلی که وجود دارد، برخی کلمات تام و برخی ناتمام هستند و این نفس رحمانی فیض وجودی است که از منبع فیض و رحمت الهی سرچشمه می‌گیرد و ممکنات نیز مراتب تعیین این فیض وجودی، کلمات خداوند و کاشف و نشانه‌ای از غیب هستند. (ملاصدرا، اسفار، ج ۷: ۵؛ همو، ۱۳۶۳ ب: ۱۸؛ همو، ۱۳۶۰: ۵۴)

صدرالمتألهین، در بیان دیگری می‌گوید: کلام که از طرف خداوند نازل می‌شود، دارای منازل است: منزل اول، قلم ربانی است؛ منزل دوم، لوح محفوظ است، این دو مرحله قابل نسخ و تغییر نیستند؛ زیرا مافوق زمان هستند و در عالم امر قرار دارند، منزل سوم، لوح قدر است، در این مرحله و مابعدش نسخ و تغییر امکان دارد؛ زیرا موجود زمانی هستند و در عالم

خلق و قدر واقع شده‌اند، منزل چهارم، لسان جبرئیل است. رسول خدا(صلی‌الله علیه وآله) در هر مرحله‌ای از مراحل می‌تواند این کلام را اخذ کند، لذا گاهی بدون واسطه است: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى * فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» (نجم/۸-۱۱) و گاهی به واسطه‌ی جبرئیل است: «وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى» (نجم/۳-۵) و گاهی هم در مقام و منازل دیگر دریافت می‌کند: «وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَةً أُخْرَى * عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى * عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى» (نجم/۱۳-۱۵) و گاهی کلام‌الله را در این عالم حسی (دنیا) دریافت می‌کنند: «وَ إِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ * وَ إِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوْلِينَ» (شعراء/ ۱۹۲-۱۹۶) و یکی از منازل کلام این است که در کاغذ و کتاب نوشته شود تا تمام انسان‌ها از آن استفاده کنند: «وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ» (توبه/۹) (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۵۴؛ همو، ۱۳۷۸: ۶۳)

۳. اغراض و مراتب سه‌گانه کلام

صدرالمتألهین می‌فرماید: مقصود اولیه تکلم، اعلان مافی ضمیر است، اگر متکلمی نهمان خود را با لفظی یا مانند آن بیان کرد، او تکلم کرده است و آنچه درون و باطن او را نشان می‌دهد، کلمه و کلام او خواهد بود، اما امثال و استماع مخاطب اهدافی است که گاهی بر کلام مترتب است و گاهی مترتب نیست، پس کلام یک مقصود اولی دارد که همان اعلان و اظهار باطن و ضمیر است و یک مقصود ثانوی دارد که همان استماع، امثال و ترتیب اثر است ۳ و بر امثال هم اغراض دیگری ممکن است مترتب شود. حال که غرض اول و ثانی روشن شد، گاهی غرض ثانی، عین غرض اول است و گاهی غرض اول غیر از غرض ثانی است، در این فرض، گاهی غرض ثانی ملازم با غرض اول است و انفکاکشان امکان ندارد، و گاهی غرض ثانی ملازم با غرض اول نیست و انفکاکشان امکان دارد؛ پس از نظر تقسیم‌بندی کلام با اغراضش، سه قسم متصور است که می‌توان به‌صورت دو قضیه منفصله حقیقیه بیان کرد.

منفصله اول: غرض ثانی در کلام یا عین غرض اول است (مصادقاً اگرچه مفهوماً متغایراست) یا غرض ثانی عین غرض اول نیست.

منفصله دوم: اگر غرض ثانی عین غرض اول نبود، یا ملازم با غرض اول است، و یا ملازم با غرض ثانی نیست و جایز الانفکاک است.

پژوهشی در رابطه کلام و کتاب خداوند در حکمت صدرائی

پس نتیجه دو منفصله حقیقیه، سه قسم از کلام می‌شود که عبارت‌اند از: «غرض ثانی عین غرض اول است»، «غرض ثانی غیر غرض اول است و لکن ملازم غرض اول است»، «غرض ثانی غیر غرض اول است و ملازم با غرض اول نیست». قسم اول: کلام اعلی، قسم دوم: کلام اوسط و قسم سوم: کلام ادنی نامیده می‌شود.

از نظر سیر وجودی و دسته‌بندی جهان، قسم اول کلام در عالم عقول قرار دارد و قسم دوم از کلام در عالم نفوس و قسم سوم از کلام در عالم طبیعت است.

قسم اول کلام اعلی است و در آن غرض ثانی عین غرض اول است و مقصودی اشرف و برتر از آن وجود ندارد. این قسم از کلام، مانند ابداع و ایجاد عالم امر، با «کن» است که در آن، موجودات مجرد تامّ ایجاد می‌شوند، و آن‌ها کلمات الهی‌اند که خداوند آن‌ها را برای غرض زائد بر ذات آن‌ها ایجاد نمی‌کند، و آن‌ها برای انجام یک سلسله کارها آفریده نشده‌اند تا کامل شوند، بلکه غایت آن‌ها با وجودشان یکی است، نه این‌که غرض و کمالی ندارند، بلکه غایت و هدفشان با خلقشان یکی است، لذا صدر المتألهین می‌فرمایند این همان است که ارسطو در کتاب اثولوجیا^۴ می‌گوید: برخی از مجردات «ماهو و لم‌هو» آن‌ها یکی است. پس غرض و هدف این‌ها عین خلق و ایجادشان است و کلام اعلی همان امر ابداعی خداوند است که عالم قضای الهی نام دارد: «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمَجٍ بِالْبَصْرِ» (قمر/۵۰) و «وَوَقَّضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ». (اسراء/۲۳) (ملاصدرا، اسفار، ج ۷: ۸؛ همو، ۱۳۶۳ ب: ۱۸)

قسم دوم از کلام که کلام اوسط است، در آن غرض ثانی کلام غیر از غرض اول است، ولی ملازم با آن است این نوع کلام مانند نفوس فرشتگان که مدبرات امر، یا مدبرات سمایی و ارضی هستند که کلمات الهی‌اند و آفریده شده‌اند برای تدبیر مسائل سمایی و ارضی، ولی هدف آفرینش که تدبیر است ملازم با آفرینش آن‌ها است و عالم آن‌ها عالم تخلف و عصیان نیست: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»، (تحریم/۶) از تعبیر (يفعلون ما يؤمرون) صدر المتألهین استفاده می‌کند که امر خداوند ملازم با اطاعت آن‌ها است و از یکدیگر جدا نمی‌شود؛ زیرا نفرمود (يفعلون بما يؤمرون) بلکه فرمود: (يفعلون ما يؤمرون) به دنبال امر بلافاصله اطاعت تحقق پیدا می‌کند (ملاصدرا، اسفار، ج ۷: ۸؛ همو، ۱۳۶۳ ب: ۱۸) مانند فرمان نفس نسبت به قوای درونی نفس، اگر نفس به قوه واهمه یا متخیله فرمان بدهد به دنبال اراده نفس، بدون فاصله امتثال از طرف قوه واهمه یا متخیله حاصل می‌شود، و اگر نفس بخواهد به وسیله یکی از قوای درونی کاری انجام دهد، همین‌که نفس اراده کرد قوای نفس انجام می‌دهند. (ملاصدرا، اسفار، ج ۷: ۱۰؛ همو، ۱۳۶۳ ب: ۱۹)

مرحوم صدر المتألهین کلام اوسط را امر تکوینی می‌داند که عالم قدر است و آیه شریفه: «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» (قمر/۴۹) را در اشاره به آن ذکر می‌کند.

قسم ثالث از اقسام کلام که ادنی و انزل است، کلام تشریحی است که همان امرونی تشریحی است و برای تربیت انسان‌ها آمده است، و در آن غرض ثانی ملازم غرض اول نیست. غرض اول اعلان و غرض ثانی رسیدن انسان‌ها به کمال لایق است. غرض ثانی که تربیت و کمال انسان است، گاهی همراه و مترتب بر غرض اول نیست؛ زیرا انسان موجودی مختار و متفکر است و در عالمی زندگی می‌کند که عصیان و تخلف در آن راه دارد و لذا گاهی انسان، عصیان می‌کند و در نتیجه غرض از آفرینش او حاصل نمی‌شود. کلام ادنی که همان کلام تشریحی است که به صورت امرونی تجلی می‌کند و قابل اطاعت و عصیان است که از آن به امر تشریحی و تدوینی تعبیر می‌شود: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا» (شوری/۱۳). (ملاصدرا، اسفار، ج ۷: ۹؛ همو، ۱۳۶۳ ب: ۱۹)

۴. فرق کلام و کتاب

خداوند دارای اسماء حُسناست. از جمله این اسما، متکلم و کاتب است. خداوند تکلم و کتابت را به خود نسبت داده است، «كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» (نساء/۱۶۴) «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (انعام/۵۴) «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ» (انبیاء/۱۰۵) حال باید بررسی شود که این دو صفت عین هم اند یا غیر هم، آیا کلام و کتاب دومرتبه از مراتب فیض خداوند هستند؟ یا دو اعتبار از اعتبارات یک حقیقت واحد هستند؟ یعنی یک مرتبه از فیض که به یک اعتبار کلام است و به اعتبار دیگر کتاب است.

برخی قائلند که فرق کتاب و کلام در رتبه وجودی است، بعضی از مراتب فیض حق، کلام الله است و بعضی مراتب فیض، کتاب الله است و خداوند به لحاظ بعضی مراتب متکلم است و به لحاظ برخی مراتب کاتب است. ملاصدرا قائل است که فرق کلام و کتاب، اعتباری است نه حقیقی، یعنی هر مرتبه از مراتب فیض دو اعتبار دارند به یک اعتبار کلام است و به اعتبار دیگر کتاب است و خداوند به یک اعتبار متکلم است و به اعتبار دیگر کاتب است.

آنچه ملاصدرا به بعضی از محققین نسبت می‌دهند این است که آن‌ها قائل‌اند که: کلام خدا غیر از کتاب خداوند است و بین کلام و کتاب، سه تفاوت وجود دارد: تفاوت اول این که کلام خدا بسیط است و کتاب خدا مرکب است، دوم/ینکه کلام خداوند در عالم امر است و کتاب در عالم خلق است، تفاوت سوم این است که کلام دفعی است و کتاب تدریجی؛ چون

پژوهشی در رابطه کلام و کتاب خداوند در حکمت صدرائی

عالم امر تهی از تضاد، تکثر و تغییرات است و لذا می‌فرماید: «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمَحٍ بِالْبَصَرِ» (قمر/۵۰) ولی عالم خلق مشتمل بر تکثر و تغییر است و در معرض تضاد است. بر این اساس، خداوند نسبت به عالم امر متکلم است و نه کاتب، و نسبت به عالم خلق کاتب است و نه متکلم. هر جا سخن از کتابت است، منظور عالم خلق است و هر جا سخن از کلام است منظور عالم امر است، مگر اینکه قرینه اقامه شود. (ملاصدرا، اسفار، ج ۷: ۱۲؛ همو، ۱۳۶۳ ب: ۲۴؛ همو، ۱۳۶۳ الف: ۵۷)

مرحوم ملاصدرا، می‌گوید: ممکن است ما کلام و کتاب را یک حقیقتِ دو اعتباری بدانیم؛ یعنی کلام و کتاب دو اعتبار از یک حقیقت هستند، نه دومرتبه از مراتب فیض وجودی.

بیان مطلب: هر شیء که در جهان خارج محقق می‌شود، یک چهره ثابت و یک چهره تغییر دارد. به عبارت دیگر یک چهره وجوب و یک چهره امکان دارد، از چهره وجوب، کلام انتزاع می‌شود و از چهره امکان، کتاب انتزاع می‌شود و خداوند از آن جهت که چهره وجوبی شیء را تأمین می‌کند متکلم است، و آن اشیاء و ذوات ممکن، از آن جهت که ذاتاً ممکن هستند، به وسیله فیض و وجوب بالغیر، به خداوند منتسب شده کتاب خداوند هستند و در نتیجه خداوند به این اعتبار کاتب خواهد بود، و اگر چنانچه کتاب و تکلم، دو اعتبار از یک حقیقت باشند، کلام عبارت است از جنبه وجوبی شیء و کتابت جنبه امکانی شیء است، و از لحاظ انتساب به خداوند این‌ها یکسان نیستند؛ همان‌طور که وجوب و امکان دو چهره یک واقعیت هستند، نه دو واقعیت جدا؛ این‌طور نیست که وجوب از امکان جدا باشد، بلکه این وجود خارجی، با آن چهره مربوط به مبدأ فاعلی اش وجوب است، و چهره مربوط به مبدأ قابلی و مربوط به ذات خودش امکان است، در این جهت فرقی بین موجودات عالم امر و خلق نمی‌کند و هرکدام چهره ذاتی‌شان امکان است، و چهره ارتباطشان با خدا ضرورت و وجوب است، و لذا خواه عالم امر و خواه عالم خلق هرکدام دارای چهره وجوب و امکان هستند، پس به لحاظ چهره وجوب، کلام‌الله خواهند بود و به لحاظ چهره امکان، کتاب‌الله خواهند بود و خداوند نسبت به همه این‌ها هم متکلم و هم کاتب است. (ملاصدرا، اسفار، ج ۷: ۱۲؛ همو، ۱۳۶۳ ب: ۲۴)

از آنجاکه انسان نشانه و آیت خداوند است و شناخت اوصاف انسان راهی برای شناخت اوصاف خداوند و نشانه‌ای بر او است، لذا مرحوم ملاصدرا این مطلب را بر روی انسان تطبیق می‌کند. این بدان روست که خداوند همان‌طور که از بین بیوت، کعبه را به خود اضافه کرده

است، در بین موجودات روح انسان را به خود نسبت داده است، همچنین طبق روایتی که در توحید صدوق نقل شده است، امام رضا (علیه السلام) فرموده‌اند؛ خداوند از میان صور، صورت آدمی را به خود نسبت داده است (شیخ صدوق، ۱۳۹۸: ۱۵۳)، در نتیجه هستی انسان از یک شرافت خاصی برخوردار است و او می‌تواند بسیاری از اسماء الهی را نشان دهد. انسان از آن نظر که وجود جامع است، حضوری در عالم عقل و حضوری در عالم مثال و طبیعت دارد و می‌تواند مظاهر اسماء الهی در این مراتب گوناگون باشد. (ملاصدرا، اسفار، ج ۷: ۷؛ همو، ۱۳۶۳ ب: ۱۹)

انسان اگر شروع به کلام یا نوشتن می‌کند، هم بر تکلم قادر است و هم بر کتابت، انسان هم کلام دارد و هم کتاب. کتاب او کلام است و نیز کلام او می‌تواند کتاب باشد؛ زیرا وقتی که شروع به تکلم می‌کند با نفس کشیدن، اصوات را از سینه بیرون می‌آورد. دم و نفس در مسیر خروج بر مخارج گوناگون دهان تکیه می‌کند و با تکیه و برخورد با مخارج حروف در دهان، صوت و کلمات و حروف گوناگون ایجاد می‌شود.

حال اگر ما این صور الفاظ و کلمات را به فاعل نسبت دهیم نسبتش وجوب و ضرورت است و فاعل متکلم می‌شود و اگر به قابل و مظهر که کتاب و صحیفه است، نسبت بدهیم نسبتش امکان است و شخص نسبت به این‌ها کاتب می‌شود.

بنابراین، چون در معنای تکلم توسعه داده‌ایم به اینکه هر آنچه که غیب را آشکار کند، لذا وجودات عالم امر و خلق و عالم نفس و طبیعت از آن جهت که منتسب به مبدأ فاعلی‌اند، متصف به وجوب‌اند و لذا کلام‌الله خواهند بود و خداوند هم متکلم می‌شود، و از آن جهت که به مبدأ قابلی منتسب هستند، دارای جهت امکانی می‌شوند و لذا کتاب‌الله خواهند بود و خداوند هم کاتب می‌شود، پس این‌چنین نیست که یک‌مرتبه از وجود، کلام‌الله و یک‌مرتبه کتاب‌الله باشد؛ بلکه هر مرتبه به اعتبار نسبت فاعلی و جهت وجوبش کلام‌الله است و به اعتبار نسبت به قابل و جهت امکانش کتاب‌الله خواهد بود. (ملاصدرا، اسفار، ج ۷: ۱۳؛ همو، ۱۳۶۳ ب: ۲۵؛ همو، ۱۳۶۳ الف: ۵۷)

مرحوم صدرالمতألهین، معتقد هستند که این نظریه، نه در پیشینیان و نه بین معاصران، مطرح نبوده و ابتکار اوست، آنگاه فروعی که بر این اصل مترتب است، فراوان است که برخی از این فروعات را بیان می‌کنند:

فرع اول: ملاصدرا معتقد است که با این مبنا می‌شود میان معتزله و اشاعره که در حقیقت کلام اختلاف دارند جمع کرد، البته ملاصدرا در کتاب مشاعر، اشاره می‌کند که

پژوهشی در رابطه کلام و کتاب خداوند در حکمت صدرائی

هیچ کدام از مبانی و تعریف‌هایی که در مورد حقیقت کلام بیان شده، صحیح نیست و بیان می‌کند که نظریه معتزله و اشاعره که در مورد کلام مطرح شده است ناتمام است، (ملاصدرا، ۱۳۶۳ الف: ۵۷)

ولی در اسفار و مفاتیح الغیب می‌گویند با این مبنا، اختلاف معتزله و اشاعره قابل جمع است: معتزله می‌گوید متکلم یعنی «من أوجد الکلام» (قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۲، ج ۷: ۴۷-۶۶؛ همو، ۱۴۲۷: ۵۳۷-۵۳۹) و اشاعره می‌گویند متکلم یعنی «من قام به الکلام» (فخر رازی، ۲۰۰۹: ۱۶۸-۱۷۳؛ همو، ۱۴۱۳: ۵۲-۶۰؛ همو، ۱۴۱۱: ۴۰۳؛ همو، ۱۴۰۷، ج ۳: ۲۰۱-۲۰۴؛ همو، ۲۰۰۴: ۶۴) اگر مراد از قیام، قیام صدوری باشد این دو نظر به یک امر بر می‌گردند، زیرا نسبت کلام با مبدئش نسبت فاعلی است و این نسبت ضروری است و کلام عبارت است از این که ما نقوش را به فاعل نسبت دهیم، و این انتساب ضروری است؛ زیرا نسبت فعل به فاعل تام، نسبت ضروری دارد، پس می‌شود بین نظریه معتزله و اشاعره جمع کرد. معتزله که می‌گوید متکلم کسی است که کلام را ایجاد کند در اینجا نسبت کلام به متکلم نسبت فاعلی است و این نسبت ضروری است، و اشاعره هم که می‌گویند متکلم «من قام به الکلام» است مراد از «قام به الکلام» قیام صدوری است و ما گفتیم که کلام از آن جهت که کلام است به فاعل انتساب دارد و نه به قابل و این اصوات از آن جهت که به فاعل انتساب دارند، قیامشان صدوری است، و این قیام و انتساب ضروری است. پس در نتیجه معتزله و اشاعره در بحث کلام، انتساب کلام به مبدأ فاعلی را لحاظ کرده‌اند که ضروری است پس می‌شود بین دو مذهب جمع کرد. (ملاصدرا، اسفار، ج ۷: ۱۳؛ همو، ۱۳۶۳ ب: ۲۶)

فرع دوم: آن است که کیفیت حدوث عالم از خداوند روشن می‌شود؛ زیرا عالم نسبت به خداوند در نظر عده‌ای نسبت کتاب و کاتب است و در نظر عده دیگر کلام و متکلم است، آن‌ها که می‌گویند عالم، کتاب الله است؛ این چنین تصور می‌کنند که این جهان و نقوش را خداوند آفریده است و در بقاء، شاید محتاج خداوند نباشند. همان طور که کتاب در بقاء محتاج کاتب نیست، اما آن‌ها که می‌گویند عالم نسبت به خداوند نسبت کلام و متکلم است، می‌گویند که کلام در حدوث و بقاء محتاج متکلم است پس عالم هم در حدوث و بقاء محتاج خداوند است و همچنان که اگر متکلم دم فروبندد کلام تحقق پیدا نمی‌کند، همچنین اگر خداوند هر لحظه افاضه و لطفی نکند، عالم، دوام و بقاء نخواهد داشت. برخلاف کتاب که اگر کاتب از بین برود کتاب باقی می‌ماند، پس آن‌ها که جهت احتیاج عالم را حدوث می‌دانند عالم را مانند کتاب و کاتب می‌دانند و آن‌ها که جهت احتیاج عالم را امکان

می‌دانند عالم را نسبت به خداوند نسبت کلام و متکلم می‌دانند، لذا ملاصدرا می‌گوید چون ما گفتیم که کتاب خداوند با کلام خداوند یکی است، پس می‌شود بین این دو نظر جمع کرد؛ زیرا هرکدام از یک دید و زاویه به عالم نگاه می‌کنند. ملاصدرا می‌گوید گروهی از صاحب‌نظران نسبت خداوند به جهان را نه نسبت کلام و نه کتاب می‌دانند که در این صورت از بحث خارج می‌شوند، و نظر آن‌ها این است که جهان آئینه، مرآت و نشانه خداوند است و نه چیزی جز آیت و نشانه بودن خداوند. (ملاصدرا، اسفار، ج ۷: ۱۳؛ همو، ۱۳۶۳ ب: ۲۶)

۵. وجوه مناسبت بین کلام و کتاب

در بحث پیشین مطلب در فرق و تمایز بین کلام و کتاب بود. در این قسمت تناسب بین کلام و کتاب روشن می‌شود و از مجموع این دو بحث معلوم می‌شود که نظر ملاصدرا این است که کلام و کتاب ذاتاً از هم مباین نیستند؛ بلکه هر دو چهره یک واقعیت هستند و دوروی یک حقیقت‌اند، چنان‌که عالم امر و عالم خلق دو حقیقت متبانی نیستند؛ بلکه دو چهره یک واقعیت هستند، چهره عالم باطن را امر و چهره عالم ظاهر را خلق می‌گویند. صدر المتألهین، ابتدا به اصل مسئله اشاره می‌کند و می‌گوید همان‌طور که هر بسیطی به عالم امر، اولی است و هر مرکبی نیز به عالم خلق، اولی است؛ پس کلام‌الله از آن جهت که بسیط است به عالم امر، اولی و کتاب‌الله از آن جهت که مرکب است به عالم خلق اولی است و چون عالم امر و خلق دو چهره یک واقعیت هستند، پس کلام و کتاب هم دو چهره یک واقعیت هستند؛ بنابراین، تباینی با یکدیگر ندارند و در نتیجه دارای وجوه تناسبی هستند. ملاصدرا بیان می‌کند: همان‌طور که کلام‌الله مشتمل بر آیاتی است، مانند قول خداوند که می‌فرماید: «تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ» (بقره/۲۵۲، آل عمران/۱۰۸، جاثیه/۶) همچنین کتاب‌الله هم آیاتی دارد مانند قول خداوند که می‌فرماید: «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ» (شعرا/۲)

از نظر قرآن کریم، چه در جهان تکوین و چه در جهان تشریح چیزی وجود ندارد که از جهتی آیت و نشانه خداوند نباشد، بلکه هرچه یافت می‌شود با همه حیثیاتش، آیات الهی هستند، لذا سراسر جهان و هر چه در عالم امر و عالم خلق است آیات الهی هستند، موجودات عالم امر، آیات کلامی و موجودات عالم خلق، آیات کتابی خداوند هستند. قرآن کریم در مورد آیات کلامی می‌فرماید: «تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ» (بقره/۲۵۲، آل عمران/۱۰۸، جاثیه/۶) و گاهی از آیات کتابی سخن به میان می‌آورد: «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ

الْمُبِينِ...» (شعرا/۲)

همان طور که هر موجودی اگر از عالم امر تنزل کند به صورت عالم خلق درمی آید، کلام هم اگر تنزل کند به صورت کتاب درمی آید؛ پس عالم خلق، کتاب الله است و موجودات خارجی هم آیات این صحیفه و کتاب هستند؛ همچنان که قرآن می فرماید: «إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ» (یونس/۶) این آیات خلق، برای آن است که در انسان از طریق تفکر و تدبّر در آن ها، زمینه برای توجه و تدبّر در آیات امری که در عالم نفس و عقل ثابت است، ایجاد شود و از عالم محسوس به عالم معقول و از عالم شهادت به عالم غیب، منتقل شود تا این که از دنیا به آخرت، رحلت و کوچ کند: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ...» (فصلت/۵۳)

ملاصدرا مدعی است که این آیات برای آن است که انسان از خلق به امر رجعت و این مسافرت برای آن است که انسان در محدوده طبیعت و عالم دنیا باقی نمی ماند. در ادامه بیان می کند که بعضی از محققین می گویند که انسان تا زمانی که در مضیقه بدن و دنیا است و در محدوده زمان و مکان است، امکان مشاهده تمام آیات آفاقی و انفسی را ندارد و هرگز سفر ملکوت نخواهد داشت؛ زیرا دیدن باطن، بدون باطنی شدن، امکان پذیر نیست. انسان وقتی می تواند درونی باشد که گرفتار بیرون نباشد و لذا می فرماید که بعضی از اهل تحقیق می گویند که انسانی که گرفتار طبیعت است و درگرو عالم ماده است، فقط کتاب الله را می بیند و کلام الله را درک نمی کند. انسان اگر گرفتار طبیعت باشد، فقط طبیعت را می بیند و اگر از عالم طبیعت رها شود، هم طبیعت را می بیند و هم عالم ماوراء طبیعت را می تواند ببیند و حتی آن کسی که گرفتار دنیا است کتاب الله را هم به نحو تام و کامل نمی بیند؛ بلکه کلمه و حرفی از آن را می بیند و در آخرت هم سهمی از کلام الله ندارد.

لذا می فرماید این کلمات الهی وقتی تنزل کرد و به صورت کتاب درآمد برای یک عده منشور است و برای عده دیگر طومار است: طومار به کتاب پیچیده گفته می شود که مکتوبات را در خود می پیچد و فقط وقتی که باز می شود یکی پس از دیگری حروف و کلماتش روشن می شود و لذا کسانی که درگرو عالم طبیعت هستند، فقط حرف به حرف و کلمه به کلمه می توانند کتاب الله را ببینند ولی اگر کسی از این طبیعت رها شد کتاب الله برای او طومار نیست، بلکه کتاب منشورات و همه صفات و کلماتش مشخص است و همه را یکجا می تواند ببیند به علاوه که کلام الله را نیز می تواند درک کند: «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ» (انبیاء/۱۰۴) (ملاصدرا، اسفار، ج ۷: ۱۴-۱۶؛ همو، ۱۳۶۳ ب: ۲۶)

۶. مبدأ و غایت وجودی کلام و کتاب

یکی از اوصاف خداوند متکلم و کاتب است و سراسر جهان امکان، کلمات الهی‌اند و در کتاب مُبین که کل جهان امکان است، ثبت‌اند، برای آشنایی عمیق‌تر با حقیقت کلام و کتاب باید مبدأ فاعلی و غائی کلام و کتاب را شناخت، صدر المتألهین، مبدأ و هدف وجودی کلام و کتاب را بیان می‌کند که این‌ها از کدام مرحله و چگونه تنزل کرده‌اند و هدف آن‌ها و صعود و ترقی آن‌ها چگونه است.

وقتی ثابت شد که تمام موجودات جهان خارج و عالم طبیعت، آیات تکوینی خداوند هستند و هر کدام کلمه و کلامی از کلمات الهی هستند و چون این کلام از ممکنات هستند، پس دارای مبدأ و غایت و هدفی هستند، پس باید روشن شود که این کلمات از مبدائی که داشته‌اند، چگونه تنزل کرده‌اند؟ و درنهایت هدفشان چیست؟ و چگونه به‌غایت شان می‌رسند؟ صدر المتألهین برای این‌که مبدأ و غایت کلام و کتاب، بهتر روشن شود، انسان را که آیات کبرای خداوند است و به‌صورت رحمانی خلق شده است را به‌عنوان مثال ذکر می‌کند.

انسان، کلام و کتابی دارد و در نتیجه متکلم و کاتب است. کلام و کتاب انسان مبدأش چیست؟ و چگونه از آن مبدأ نزول می‌کند؟ و نهایتاً چگونه به هدفش می‌رسد؟ وقتی کیفیت صدور و عود کلام و کتاب در انسان روشن شد، از آن جهت که انسان آیت و نشانه‌ی خداوند است می‌توان به کیفیت نزول و صعود کلام و کتاب الهی معرفت و شناخت پیدا کرد. (ملاصدرا، اسفار، ج ۷: ۱۶؛ همو، ۱۳۶۳ ب: ۲۷)

وقتی ما در کلام و کتاب انسان، می‌اندیشیم، درمی‌یابیم که این کلام و کتاب، مراحل را طی می‌کند تا به این کلام و کتاب مادی می‌رسد. انسان هنگامی که می‌خواهد، سخن بگوید یا چیزی بنویسد، اول آن معرفت عقلی و صورت عقلی، در مرحله عقل و قوه عاقله به نحو بسیط و اجمال وجود دارد؛ سپس این معرفت و صورت عقلی، در قوه عاقله توسط عقل به‌صورت تفصیلی پرورده می‌شود. در این مرحله سخن از فارسی و عربی و قواعد ادبی نیست. آنگاه اگر انسان خواست آن معرفت عقلی را به دیگری منتقل کند، به‌عنوان کلام یا کتاب، آن حقیقت عقلی را به مرحله خیال و قوه واهمه تنزل می‌دهد و برای آن در قوه متخیله و واهمه، صور و نقوشی ترسیم می‌کند که مثلاً فارسی باشد یا عربی، برای آن مقدمه و فصول در نظر می‌گیرد و چگونگی تبیین آن را تصور می‌کند، وقتی به این مرحله تنزل کرد و نقوش و خطوط در ذهن خوب ترسیم شد، سپس شروع به سخن گفتن یا

پژوهشی در رابطه کلام و کتاب خداوند در حکمت صدرائی

نوشتن می‌کند. این مرحله طبیعی و مادی، نازل‌ترین مرحله وجود کلام است که مسبوق به مراحل قبلی نظیر عالم خیال و وهم و عالم عقل است. این امور در مورد نزول و خروج کلام از مبدأ است تا این که به صورت کلام مادی و طبیعی درمی‌آید.

در طرف صعود، ابتدا انسان کلام و کتاب را می‌شنود و یا می‌بیند، سپس به معانی قراردادی که برای این الفاظ دلالت می‌کند، پی می‌برد، بعد این معانی در قوه متخیله و واهمه ترسیم می‌شود، از این معانی یک عصاره‌ای گرفته می‌شود و به قوه عاقله منتقل می‌شود و آن معانی معقول به عالم عقل برمی‌گردند، اگرچه این کثرت‌ها و صورت‌ها در قوه متخیله باقی می‌مانند، ولی صورت معقول آن‌ها به قوه عاقله منتقل می‌شود. این مثال در مورد کلام و کتاب انسان بود که نشانه و علامتی خوبی است که می‌تواند مبدأ و غایت کلام‌الله را روشن کند.

در کلام و کتاب الله هم این‌گونه است و ابتدا حقایق این اشیاء و موجودات در فیض مقدس و عالم عقل قرار دارند، سپس از آن‌ها به عالم مثال تنزل پیدا می‌کنند و در نزد ملائکه مدبر ترسیم می‌شوند؛ سپس از عالم مثال تنزل پیدا کرده به عالم طبیعت می‌رسند و به صورت موجودات مادی تکثر پیدا می‌کنند. این از طرف قوس نزول بود؛ اما از طرف قوس صعود، این کلمات الله که در جهان طبیعت وجود دارند به عالم مثال و نفوس صعود و منتقل می‌شوند؛ سپس از عالم مثال و نفوس به عالم عقل منتقل شده و سفر می‌کنند. پس از عالم ماده به عالم عقل منتهی می‌شود، در نتیجه، مبدأ کلام و کتاب، عالم عقل است و مقصد آن هم عالم عقل است: «کما بدأنا اول خلق نعيده...» (انبیاء/۱۰۴)، «اللَّهُ يَبْدؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (روم/۱۱) که اشاره می‌کند به اینکه آغاز و انجام موجودات به دست اوست و همچنان که مبدأ خلقت از طرف خداوند است بازگشت و غایتشان هم خداوند است. (ملاصدرا، اسفار، ج ۷: ۱۶؛ همو، ۱۳۶۳ ب: ۲۷)

۷. نتیجه

خصوصیت نظریه صدرالمتالهین در این است که بر روی تعریف لفظی توقف نکرده است؛ بلکه وجه نام‌گذاری کلام را به دست داده است که عبارت است از کشف و اظهار نهان و درون. بر اساس آن، هر چه که ایجاد می‌شود تا نهان و غیبی را آشکار و ابراز کند، کلام بر آن صدق می‌کند و در معنای لغوی کلام نیز ابراز و آشکار کردن از غیب و باطن لحاظ شده است و اگر بر کلام لفظی هم کلام گفته می‌شود، به خاطر وجود این ملاک است که باطن و

درون متکلم را آشکار می‌کند و متکلم به‌وسیله آن، آنچه در درون خود دارد را به دیگران انتقال می‌دهد و دیگران را از آن آگاه می‌کند، وقتی به این تحلیل در معنای کلام می‌رسیم، دیگر نباید بر روی کلام لفظی جمود کرد و می‌توان بر هر آنچه که باطن و غیبی را آشکار می‌کند کلام گفت. ملاصدرا بایان مراتب سه‌گانه در کلام الهی، معتقد است: کلام اعلی، عالم امر است که به‌وسیله کلمه «کن» محقق می‌شود و در آن مجردات تام قرار دارند. کلام اوسط خداوند، عالم نفس است که در آن فرشتگان و مدبرات امر هستند و کلام نازل خداوند، همان کلام تشریحی است که در آن اوامر و نواهی قرارداد و برای تربیت انسان‌ها آمده است. از سوی دیگر ملاصدرا معتقد است هر کدام از کلام و کتاب مراتبی دارد و هر کلامی به‌نوعی کتاب است و هر کتابی به نحوی کلام است. بدین ترتیب، هر متکلمی، کاتب و هر کاتبی هم متکلم است. ملاصدرا تفاوت کلام و کتاب را رتبی نمی‌داند؛ بلکه دو چهره‌ی یک واقعیت معرفی می‌کند. کلام مربوط به چهره‌ی وجوب و مبدأ فاعلی و کتاب مربوط به چهره‌ی امکان و مبدأ قابل است. همچنان که تناسب آن دو نیز در این است که هر دو جنبه آیت و نشانه‌اند.

پس می‌توان نتیجه گرفت که در نظر ملاصدرا، همان‌گونه که کلام دارای سه مرتبه است، کتاب خداوند نیز دارای سه مرتبه است، کتاب اعلای خداوند عالم امر است منتهی به لحاظ مبدأ قابل، کتاب اوسط عالم خلق است و کتاب نازل همان کلام تشریحی است که در آن اوامر و نواهی قرار دارد، با در نظر گرفتن این‌که هر چیزی به اعتبار مبدأ فاعلی کلام و به اعتبار مبدأ قابل کتاب است، و درنهایت این‌که وقتی کلام و کتاب دو چهره‌ی یک واقعیت شدند مبدأ و منتهی هر دو یکی خواهد بود؛ همان‌گونه که مبدأ و منتهای کلام عالم عقل است، مبدأ و منتهی کتاب نیز عالم عقل است.

وقتی در آیات و روایات دقت و تأمل می‌کنیم به این نتیجه می‌رسیم که اگر کلام به‌غیر از این الفاظ و عبارات اطلاق شده است به خاطر همین ملاکی است که ملاصدرا بیان کرده است و لذا با این نظریه، مراد آیات و روایات برای ما روشن می‌شود، بدون این‌که نیاز به توجیه و تأویلی داشته باشد. در چند آیه از قرآن خداوند، جهان آفرینش را (کلمات الله) نامیده است: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا» (کهف/۱۰۹)، «وَ لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرُ يَمْدُهُ مِنْ بَعْدِهِ سُبْعَةُ أُبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ غَزِيْرٌ حَكِيْمٌ» (لقمان/۲۹) همچنین از اولیاء

پژوهشی در رابطه کلام و کتاب خداوند در حکمت صدرائی الهی، به کلمه الله یاد شده است: «إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ» (نساء/۱۷۱) از دیگر سو، کلمات خداوند این چنین نیست که لفظ و صوت باشد چنان که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «يَقُولُ لِمَا أَرَادَ كَوْنَهُ كُنْ فَيَكُونُ لَا بِصَوْتٍ يَفْرَعُ وَلَا بِبِنْدَاءٍ يُسْمَعُ وَإِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ» (سید رضی، ۱۴۱۴: ۲۷۸) در این فرمایش حضرت می فرمایند که قول و کلام خداوند از سنخ آهنگ و صوت نیست؛ بلکه قول خداوند همان فعل اوست و خداوند امر می کند و چیزی را می آفریند نه این که لفظی بگوید و چیزی با این لفظ پیدا شود؛ بلکه ایجادش «کن» است و وجودش «یکن».

در نتیجه سراسر جهان (کلمات الله) است، لذا وقتی در آیات و روایات بر افعال الهی و جهان، کلمه و کلام اطلاق شده است، این اطلاقات می تواند تأییدی باشد بر نظریه صدر المتالهین در تبیین و تفسیری که بر کلام خداوند ارائه کرده است. آیات خداوند گاهی به صورت کلام ظاهر می شود، گاهی به صورت کتابت که در کتاب الله ثبت شده است، و این آیات می تواند به آن ها اشاره داشته باشد: «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ...» (شعراء/۲)، «وَ أَنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ» (زخرف/۴) «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ» (بروج/۲۱-۲۲)

پی نوشت

۱. حکما مبدأ مشتقات (مصدر) را صفت و مشتقات را اسم می گویند و لذا علم، قدرت و تکلم صفت و عالم، قادر و متکلم اسم هستند، ولی متکلمان مشتقات را صفت و مبادی مشتقات را معنی می گویند. (ربانی گلیپایگانی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۱۰۳)
۲. حلول عبارت از اختصاص چیزی به چیز دیگر به نحوی که اشاره به هر یک عین اشاره به دیگری باشد، نحوه قیام اعراض به معروض خود را قیام حلولی و نحوه قیام معلوم را به علت قیام صدوری می نامند. (سجادی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۷۶۱؛ همو، ۱۳۷۹، ج ۳: ۲۱۳)
۳. منظور از غرض ثانوی یعنی ما لیس به اول ولو اینکه غرض ثالث و رابعی هم وجود داشته باشد که به همه این ها غرض ثانی گفته می شود.
۴. مؤلف کتاب اتولوجیا فلوطین است، ولی در گذشته به ارسطو نسبت داده می شد.

منابع:

قرآن الکریم.

ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴)، لسان العرب، جلد دوازدهم، چاپ سوم، بیروت: دار الفکر.

ابن فارس، احمد (۱۴۰۴)، معجم مقائیس اللغه، جلد پنجم، چاپ اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

بدوی، عبدالرحمان (۱۹۹۷)، مذاهب الاسلامیین، جلد دوم، بیروت: دارالعلم.

پترسون، مایکل - هاسگر، ویلیام - رایسنباخ، بروس - بازینجر، دیوید (۱۳۸۹)، عقل و اعتقاد دینی، مترجم: نراقی، احمد - سلطانی، ابراهیم، چاپ هشتم، تهران: انتشارات طرح نو.

جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰)، الصحاح، جلد پنجم، چاپ اول، بیروت: دارالعلم للملایین.

حسین بن محمد بن راغب (۱۴۱۲)، مفردات الفاظ القرآن، چاپ اول، لبنان: دارالعلم.

خسرویناه، عبدالحسین (۱۳۹۰)، کلام جدید با رویکرد اسلامی، چاپ دوم، قم: نشر معارف.

ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۹۰)، عقاید استدلالی، جلد اول، چاپ سوم، قم: نشر هاجر.

سبحانی، جعفر (۱۳۸۳)، مدخل مسائل جدید در علم کلام، جلد دوم، چاپ دوم، قم: موسسه امام صادق.

سجادی، جعفر (۱۳۷۹)، فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا، جلد سوم، چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ ارشاد.

----- (۱۳۷۳)، فرهنگ معارف اسلامی، جلد دوم، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران.

سید رضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴)، نهج البلاغه، چاپ اول، قم: مؤسسه نهج البلاغه.

صدوق، محمد بن علی (۱۳۹۸)، توحید صدوق، چاپ اول، قم: جامعه مدرسین.

علی زمانی، امیرعباس (۱۳۸۳)، علم، عقلانیت و دین، چاپ اول، قم: انتشارات دانشگاه قم.

فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۱۳)، خلق القرآن، چاپ اول، بیروت: دار الجبل.

----- (۱۴۱۱)، کتاب المحصل، چاپ اول، عمان: دار الرازی.

----- (۱۴۰۷)، مطالب العالیه، جلد سوم، چاپ سوم، بیروت: دار الکتب العربی.

----- (۲۰۰۹)، الاربعین فی الاصول الدین، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیه.

----- (۲۰۰۴)، معالم اصول الدین، قاهره: مکتبه الازهریه للتراث.

فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰)، کتاب العین، جلد پنجم، چاپ دوم، قم: نشر هجرت.

قاضی عبدالجبار، ابوالحسن (۱۹۶۲)، المغنی فی ابواب التوحید والعدل، جلد هفتم، قاهره: الدار المصریه.

----- (۱۴۲۷)، شرح الاصول الخمسه، چاپ چهارم، قاهره: مکتبه وهبه.

ملاصدرا، محمدبن ابراهیم (۱۳۶۰)، اسرار الایات، چاپ اول، تهران: انجمن حکمت و فلسفه.

----- (۱۳۶۳ الف)، المشاعر، تهران: کتابخانه طهوری.

----- (بی تا)، اسفار، جلد هفتم، چاپ اول، بیروت: دارالاحیاء التراث.

پژوهشی در رابطه کلام و کتاب خداوند در حکمت صدرائی

----- (۱۳۶۳ ب)، مفاتیح الغیب، چاپ اول، تهران: موسسه مطالعاتی و تحقیقاتی فرهنگی حکمت و فلسفه ایران.

----- (۱۳۶۱)، العرشیه، تهران: انتشارات مولی.

----- (۱۳۵۴)، المبدأ والمعاد، چاپ اول، تهران: انجمن حکمت و فلسفه.

----- (۱۳۷۸)، المظاهر الّهیة، چاپ اول، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

هیک، جان (۱۳۸۱)، فلسفه دین، مترجم، سالکی، بهزاد، چاپ سوم، تهران: انتشارات بین المللی الهدی.